

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۲۱)

شنبه ۱۸ - ۰۷ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۲۶ - ۰۱ - ۱۳۹۶ م؛ ۱۵ - ۰۴ - ۲۰۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸) وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ بِمُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَ أَنَا أَخْبَرْتُكَ فَاسْتَمِعَ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أقيم الصَّلَاةَ لِلذِّكْرِ (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶)

بنام خدای رحمان رحیم، طه، ها (۱) فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا سختی کشی (۲) جز آن که بیادارنده‌ای باشد آن را که نگرانی می‌دارد (۳) فروفرستاده‌ای از آن که آفرید زمین و آسمان‌های بالا را (۴). [خدای] رحمان بر عرش راست است (۵). او راست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است و آنچه میان آن دو است و آنچه زیر ثری باشد (۶) و اگر به آواز بلند گویی سخن را، او بداند سرّ و پنهان‌تر را (۷) این الله است، که نیست هیچ معبودی جز او، او راست اسم‌های زیباتر (۸) و آیا آمد تو را حدیث موسی؟ (۹) چون بدید آتشی را، گفت به اهانش، درنگ کنی، که من بدیدم آتشی را، باشد که آورم شما را از آن پاره‌ای، یا بیابم بر آتش راهی (۱۰)، چون آمد آن را، ندا داده شد، ای موسی، (۱۱) به درستی که من خود پروردگار تو هستم، در آور دو پاره کفشت را، که تو به وادی مقدّس طوی هستی! (۱۲) و من برگزیدم تو را، پس گوش سپار بدانچه وحی می‌شود! (۱۳) به درستی که من خود الله هستم، نیست معبودی به جز من، پس عبادت من کن و بر پادار نماز را برای یاد من! (۱۴) همانا که ساعت [قیامت] آمدنی است، در شرف آنم که بیوشانم آن را تا جزا داده شود هر نفسی بدانچه سعی کرده باشد. (۱۵) پس، باز ندارد تو را از آن، آن کس که ایمان ندارد به آن، و پیروی کرده است هوای خود را، که هلاک شوی. (۱۶)

### I. تفسیر

1. إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى: همانا که ساعت [قیامت] آمدنی است، در شرف آنم که مخفی دارم آن را تا جزا داده شود هر نفسی بدانچه سعی کرده باشد.

2. تکمله: گفته شد که قیامت کبری ظهور واحد قهار و شهود احدیت حقّ تعالی، و از آن او تنها بودن ملک است، و شاید این از آن حیث باشد که ساعت است، یعنی زمانی محدود و خاص. آنگاه گفته شد که در این ظهور همه چیز باطن می‌شود، و چون بر اساس محتوای حدیث کنز مخفی، حبّ ازلی تعلق گرفته است به معرفت و خلق، قیامت، یعنی قیام و ظهور اشیاء به توسط حقّ تعالی، باید به دنبال ساعت واقع شود. خلقت و قیامت، به معنای قیام مخلوقات از قبوری که در آنها پنهان بودند، جز با ظهور کثرت امکان ندارد. در بیان سرّ این ظهور و بطون، گفته شد که همان امر احدی بسیط به صورت‌های بدیع و غیر قابل پیش بینی تا بی نهایت ظهور و تجلی می‌کند. بنابراین، احدیت دارای اخفاء و ظهور است از دو جهت متفاوت. این برداشتی است نظری از آیات قیامت در قرآن کریم، و در معنای "اخفاء" نیز شواهدی در تایید این برداشت می‌توان یافت. "اَكَادُ أُخْفِيهَا" نیز قرأنت شده است برای اشاره به معنای زایل کردن خفاء.

در قاموس قرآن (ج ۲، ص ۲۶۹ - ۲۶۷) در ذیل کلمه "خفی" چنین آمده است:

خفی: خفاء: پنهانی. نهانی.

"إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ" (۵: آل عمران) چیزی در آسمان و زمین بر خدا نهان و پوشیده نمی‌ماند.

نا گفته نماند: فعل این ماده از باب "ضَرَبَ يَضْرِبُ" متعدی، و به معنی ظاهر کردن، و پنهان نمودن هر دو آمده، و آن از اضداد است چنان که در اقرب الموارد تصریح کرده، و از باب "عَلِمَ يَعْلَمُ" لازم و به معنی پنهانی بکار رفته است. ولی ثلاثی‌های آن در قرآن همه از باب "عَلِمَ يَعْلَمُ"، و به معنای پنهان و پوشیدگی آمده است.

اخفاء: پنهان کردن مقابل اعلان و ابداء است مثل "وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أُخْفِيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنْتُمْ" (۱: الممتحنة)، و نحو "إِنَّ تَبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ..." (۲: البقره)، در اقرب الموارد اخفاء را به معنی ازاله خفاء گرفته و گوید معنی آیه "إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا" (۲۰: طه) آن است که نزدیک است پرده آن را زایل کنم، و آن را آشکار نمایم این قول در مجمع از

ابو عبیده نیز نقل شده است، ولی قاموس و نهاییه و مفردات اخفاء را به معنی پنهان داشتن گفته‌اند و تمام موارد استعمال آن در قرآن مجید از باب افعال بمعنی پنهان کردن آمده است. بعید به نظر می‌رسد که آیه فوق بر خلاف آیات دیگر به معنی اظهار باشد. گر چه در مجمع البیان اخفاء را بمعنی اظهار و پوشیدن هر دو گفته است.

استخفاء: طلب پنهان کردن است (مفردات)، "يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ..." (۴:۱۰۸ النساء)، یعنی می‌خواهند خود را از مردم مخفی کنند ولی نمی‌خواهند از خدا پنهان دارند حال آن که خدا با آنهاست. "أَلَا إِنَّهُمْ يَتَّبِعُونَ صُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ..." (۱۱:۵ هود) بدان آنها سینه‌هایشان را بر می‌گردانند تا خود را از شنیدن قرآن مخفی بدانند توضیح این آیه در "ثنی" گذشت. "سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ... هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ" (۱۳:۱۰ الرعد) یعنی آن که در شب خود را پنهان میکند یا در روز آشکارا راه رفته است.

خافیه: به معنی پوشیده و شیء پنهان است (اقرب)، "يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ" (۶۹:۱۸ الحاقه) آن روز آشکار می‌شوید و هیچ نهانی که از شماست، پنهان نمی‌ماند. و آن در آیه شریفه ب ۹ معنی اسم فاعل است....

3. فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَأُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى: پس، باز ندارد تو را از آن، آن کس که ایمان ندارد به آن، و پیروی کرده است هوای خود را، که هلاک شوی.

### مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید:

کلمه "صد" به معنای منصرف کردن است و کلمه "فَرَدَى" از مصدر "ردی" به معنای هلاکت است، و دو ضمیر "عنها" و "بها" به ساعت بر می‌گردد، و معنای "صد از ساعت" این است که دل‌های مردم بی‌ایمان، تو را از این که به یاد آن بی‌یافتی منصرف سازد، تا در باره آن و خصوصیاتش فکر نکنی، و متوجه نشوی که روزی است که هر نفسی به هر چه کرده پاداش می‌شود، و نیز مراد از بی‌ایمان، همان کسانی است که نسبت به آن روز و شؤوناتش کافرند.

جمله "وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ" نسبت به جمله "مَنْ لَأُؤْمِنُ بِهَا" به منزله عطف تفسیری است و چنین معنا می‌دهد که: عدم ایمان به قیامت خود مصداق پیروی هوای است، و چون صالح برای تعلیل است، علیت هوای را برای ایمان نیاوردن افاده می‌کند، و به دلالت التزام از آن استفاده می‌شود که ایمان به قیامت حق و مخالف با هوای است، و منجی و مخالف با هلاکت است، بنا بر این حاصل کلام این می‌شود: وقتی قیامت آمدنی و جزاء واقع شدنی باشد، پس مبدا پیروان هوای نفس که به خاطر همین پیرویشان کافر به قیامت گشته، از عبادت پروردگارشان اعراض نمودند، تو را از ایمان به آن منصرف کنند و از یاد آن و یاد شؤونات آن غافل سازند تا هلاک گردی.

و شاید جهت اینکه فرمود "هوايش را پیروی کرد"، و فرمود "پیروی می‌کند"، با اینکه کلمه مضارع "فَرَدَى" را به آن عطف کرد، این بوده که بفهماند پیروی هوای علت عدم ایمان است.

### استاد عارف، آیه الله جوادی آملی، در تفسیر این آیات چنین می‌فرماید:

در جریان "إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ" قیامت يك امر یقینی است این کلمه "أُخْفِيهَا" را هم مرحوم شیخ طوسی در تبیان و هم قرطبی در جامع هم از علمای شیعه هم از علمای سنی و هم در تفسیر أبي السعود اینها به دو معنا ذکر کردند یکی این که این "الف" به معنای ازاله است، "أُخْفِيهَا" یعنی "ازیل خفائها". برخی‌ها گفتند نه اصلاً خود اخفاء از لغت اضداد است "أخفيتها" یعنی "أظهرته".

خب، یا نه همان معنای اخفای خاص خودش را داشته باشد. عمده آن است که فرمود شما که پیغمبرید باید نفوذناپذیر باشی. يك وقت است می‌فرماید فلان کار را نکنید، غفلت نکنید، دنیا شما را فریب ندهد، و مانند آن. خب این يك دستور و نهی و هدایت است يك وقت می‌فرماید بیگانه‌ها شما را از قیامت باز ندارند، این بیگانه‌ها شما را از قیامت باز ندارند، ناظر به آن است که شما باید "صائناً لنفسه" باشید این "صائناً لنفسه" که در آن روایت وجود مبارك امام عسکری- سلام الله علیه- هست غیر از تقواست، غیر از عدالت است این استقلال کیان يك فقیه به وسیله "صائناً لنفسه" معلوم می‌شود چون در همان حدیث آمده "أَمَا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ"، بعد از "صائناً لنفسه"، "مخالفاً علي هواه مطيعاً لأمر مولا". خب اینها همه را فرموده دیگر این "مخالفاً علي هواه مطيعاً لأمر مولا" عدالت را، تقوا را، نزاهت را، همه چیز را دارد، می‌گوید "صائناً لنفسه" یعنی نفوذناپذیر باشد از بیئتش، از دفترش، از شاگردش، از دوستانش، از هر بیگانه. این معنای صیانت نفس يك فقیه است، يك آدم نفوذپذیر ممکن است تارك هوا باشد، آدم مقدس باشد، ممکن است واجب‌ها را ترك نکند، و حرام را مرتکب نشود، اما نفوذپذیر است وقتی با مبادی خاص در او راه پیدا بکنند، این می‌شود نفوذپذیر. این نفوذناپذیری را ذات اقدس الهی به انبیا سفارش کرده، اینها هم به جانشینان‌شان سفارش کردند، فرمود مبدا بیگانه‌ها شما را از راه در ببرند، به پیغمبر فرمود مبدا دیگران شما را استفزاز بکنند که در سوره مبارکه اسراء گذشت. یعنی تو را از جایب بکنند. خب این که تو را از جا بکنند، در تو اثر بگذارند، آنها که پیروان هوا هستند تو را از قیامت باز دارند. یعنی نفوذناپذیر نباش! بنابراین، خیلی فرق است بین

این که بفرماید به یاد قیامت باش، متذکر باش واجب‌ها را انجام بده! یا بفرماید دیگران تو را از راه در نبرند! این یعنی "صائناً لنفسه" باش خب این چه موقع است؟ این بعد از آن استماع است یعنی انسان داده‌های خود را یک گوشه می‌گذارد بعد حرف این شخص را هم کاملاً گوش می‌دهد، بعد با داده‌های قبلی ارزیابی می‌کند. معلوم می‌شود این نفوذی است این هم کار هر کسی نیست. انبیا را ذات اقدس الهی با این اوضاع تربیت کرده بعد آنها هم شاگردانشان را تربیت کردند از این مراحل عالی‌ه که گذشتیم بعد نوبت می‌شود به عصا و اژدها شدن که آن مراحل ظاهری است که چطوری عصا اژدها می‌شود، چطوری اژدها عصا می‌شود، اول ترسیدی، بعد نمی‌ترسیدی این آداب را بعد نشانش می‌دهد اما عمده آن است استقلال فکری پیدا کنی فرمود به یاد دنیا نباش یا از قیامت غفلت نکن فرمود دیگران تو را از راه در نبرند.

"فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَأُيُومُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدِي" این هم علّتش را ذکر کرده هم این "عَنْهَا" را که متعلق است مقدم بر فاعل ذکر کرده للاهتمام گرچه جار و مجرور می‌تواند جلو برود اما همیشه که جار و مجرور را جلو ذکر نمی‌کنند که "فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَأُيُومُ بِهَا عَنْهَا" این "عَنْهَا" را مقدم آورده که فرمود، "فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا" تا جریان قیامت با اهمیت مطرح بشود فرمود نفوذپذیر نباش که همین مطلب در سوره مبارکه اسراء درباره پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - مشخص شده است که اینها خواستند استغزاز بکنند نفوذپذیر بکنند که قدری آیات را کم بکنی قدری آیات را زیاد بکنی به میل اینها حرف بزنی "إِذَا لَاتُجُودُكَ خَلِيلًا" (الإسراء) ۱۷:۷۳ آن وقت به تو علاقه‌مند می‌شوند، دوست تو می‌شوند ولی مبدا این کار را انجام بدهی. درست است که انبیا معصوم‌اند اما با همین تربیت‌ها و تعلیم‌ها و الهام‌های الهی معصوم می‌شوند، دیگر ذات اقدس الهی بالذات مَصُون است و معصوم، اما انبیا با همین الهام‌ها، با همین تعلیم‌های الهی معصوم‌اند. همه اینها نگاران به مکتب نرفته‌اند ولی بالأخره ذاتاً اینها مثل الله نیستند - معاذ الله -، که همه کمالات را داشته باشند، که خدای سبحان یکی پس از دیگری این کمالات را به اینها عطا می‌کند.

**شیخ اجل سعدی گفته است: باب هشتم گلستان در آداب صحبت:**

نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن رواست تا به خلاف آن کار کنی که آن عین صواب است.

حذر کن ز آنچه دشمن گوید آن کن  
گرت راهی نماید راست چون تیر  
که بر زانو زنی دست تغابن  
از آن برگردد و راه دست چپ گیر

هم چنین فرموده است:

دشمن چو از همه حیلتي فرو ماند، سلسله دوستي بجنابند. پس آنکه بدوستي کارها کند که هیچ دشمن نتواند. (پایان نقل)  
یکی از بزرگترین، بلکه بزرگترین مانع انسان همان هوای خودش است، و تاثیر دیگران بر انسان نیز به مقدار همراهی آنهاست با هوای خود. پس، خدای تعالی می‌فرماید، "وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ" (۴۳:۶۲ الزخرف) (و شیطان شما را باز ندارد، که او دشمن آشکار شماست!) یعنی مبدا شیطان با آراستند غیر من نزد شما به مقتضای هوای شما مانع گردد شما را از شهود تجلیات من، و در نتیجه، توقف کنید با منیت خودتان و از مشرکین گردید با نظر به نفس خودتان، و شریک ساختن آن با خدا در وجود، زیرا هوای باقی است با بقاء نفس و منیت.

**امام خمینی- رضوان الله تعالی علیه- در این ارتباط چنین می‌فرماید (تفسیر سوره حمد، ص ۷-۶) وصل:**

رُوي فِي التَّوْحِيدِ عَنِ الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - حِينَ سُئِلَ عَنْ تَفْسِيرِ الْبِسْمَلَةِ، قَالَ: مَعْنَى قَوْلِ الْقَائِلِ بِسْمِ اللَّهِ \* ائِ اسْمُ عَلِيٍّ نَفْسِي بِيَمَّةٍ مِنَ بِيَمَاتِ اللَّهِ وَ هِيَ الْعِبَادَةُ. قَالَ الزَّوَّاي فُقُلْتُ لَهُ: مَا الْبِسْمَةُ؟ قَالَ: الْعَلَامَةُ. [در کتاب توحید از امام رضا (ع) روایت شده است که چون تفسیر بِسْمَلَةَ "بِسْمِ اللَّهِ" از حضرتش سؤال شد، فرمود: معنای اینکه گوینده می‌گوید بسم الله این است که من بر خود سمه‌ای از سمات خدا را می‌گذارم و آن عبادت است. راوی گفت پرسیدم: سمه یعنی چه؟ فرمود: نشانه؛ (التوحید، باب ۳۱، ص ۲۲۹، ح ۱؛ معانی الاخبار، ص ۳).]

و از این حدیث شریف ظاهر شود که سالک باید متحقق به مقام اسم الله شود در عبادت؛ و تحقق به این مقام حقیقت عبودیت، که فَنای در حضرت ربوبیت است، می‌باشد؛ و تا در حجاب انیت و انانیت است در لباس عبودیت نیست، بلکه خودخواه و خودپرست است و معبود او هواهای نفسانیّه اوست، "أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ" (۴۵:۲۳ الجاثیه). و نظر او نظر ابلیس لعین است که در حجاب انانیت، خود و آدم- علیه السلام- را دید و خود را بر او تفضیل داد، "خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ" (۷:۱۲ الأعراف) [آفریدی مرا از آتش، و آفریدی او را از گل] گفت و از ساحت قدس مقربین درگاه مطرود شد. پس، گوینده بِسْمِ اللَّهِ اگر نفس خود را به "سمة الله" و "علامة الله" متصف کرد و خود به مقام اسمیت رسید و نظرش نظر آدم- علیه السلام-

شد که عالم تحقق را- که خود نیز خلاصه آن بود- اسم الله دید: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. «۳» در این حال، تسمیه او تسمیه حقیقیه است، و متحقق به مقام عبادت است، که القای خودی و خودپرستی و تعلق به عزّ قدس و انقطاع الی الله است. و در موضعی دیگر می‌فرماید (سر الصلاة، متن، ص ۹۰- ۸۹):

و چون سالک را مقام اسمیت دست داد، خود را مستغرق در الوهیت بیند، "الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُوبِيَّةُ" [بندگی خدا جوهری است که باطن و مغز آن ربوبیت است. (مصباح الشریعة، باب ۱۰۰).] پس خود را اسم الله و علامه الله و فانی فی الله بیند و سایر موجودات را نیز چنین بیند. و اگر ولی کامل باشد، متحقق به اسم مطلق شود و برای او تحقق به عبودیت مطلقه دست دهد و "عبد الله" حقیقی شود.

و تواند بود که تعبیر به عبد در آیه شریفه "سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ" (۱۷:۱ الإسراء) [منزه است آن کس که بنده‌اش را سیر داد] برای آن باشد که عروج به معراج قرب و افق قدس و محفل انس به قدم عبودیت و فقر است و رفض غبار انبیت و خودی و استقلال است. و شهادت به رسالت، در تشهد، بعد از شهادت به عبودیت است چه که عبودیت مرقبات رسالت است؛ و در نماز، که معراج مؤمنین و مظهر معراج نبوت است، شروع شود، پس از رفع حجب به بسم الله، که حقیقت عبودیت است: فَسُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِنَبِيِّهِ بِرِجَاةِ الْعُبُودِيَّةِ الْمُطْلَقَةِ [پس منزه است آن کس که پیامبرش را با نردبان عبودیت مطلقه سیر داد] و او را به قدم عبودیت به افق احدیت جذب فرمود و از کشور مُلْك و مملکت جبروت و لاهوت رهانید؛ و سایر بندگان را که مستظل به ظل آن نور پاکند به سمه‌ای از سمات الله و مرقبات تحقق به اسم الله، که باطن آن عبودیت است، به معراج قرب رساند.

**شیخ ابن عربی در "فصل حکمت امامی در کلمه هارونی" درباره هوی چنین فرمود:**

وَ أَعْظَمُ مَجْلَى عُيْبٍ فِيهِ وَ أَعْلَاهُ "الهُوِي" كَمَا قَالَ "أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ" (۲۳:۴۵ الجاثية)، وَ هُوَ أَعْظَمُ مَعْبُودٍ، فَإِنَّهُ لَا يُعْبَدُ شَيْءٌ إِلَّا بِهِ، وَ لَا يُعْبَدُ هُوَ إِلَّا بِذَاتِهِ.

و عظیم‌ترین مجلای که در آن عبادت می‌شود، و برترینش "هوی" می‌باشد، چنان که فرمود، "أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ" (۲۳:۴۵ الجاثية) (آیا دیدی آن را که هوای خود را معبود گرفت؟!)، آن عظیم‌ترین معبود است، چرا که عبادت نمی‌شود هیچ چیزی مگر به توسط آن، و آن پرستش نمی‌شود مگر به توسط ذات خودش. وَ فِيهِ أَقُولُ:

وَ حَقَّ الْهُوِي إِنَّ الْهُوِي سَبَبُ الْهُوِي وَ لَوْ لَا الْهُوِي فِي الْقَلْبِ مَا عُيِبَ الْهُوِي

و درباره آن گفته‌ام:

قسم به حق هوی که هوی سبب هوی است و اگر هوی در قلب نمی‌بود، عبادت نمی‌شد هوی

أَ لَا تَرَى عِلْمَ اللَّهِ بِالْأَشْيَاءِ مَا أَكْمَلَهُ، كَيْفَ تَمَّ فِي حَقِّ مَنْ عَبَدَ هَوَاهُ وَ اتَّخَذَ إِلَهًا، فَقَالَ "وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ" (۴۵:۲۳ الجاثية) وَ الضَّلَالَةُ الْحَيْرَةُ. وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا رَأَى هَذَا الْعَابِدَ مَا عَبَدَ إِلَّا هَوَاهُ بِانْقِيَادِهِ لِطَاعَتِهِ فِيمَا يَأْمُرُهُ بِهِ مِنْ عِبَادَةٍ مِنْ عِبَادَةِ مَنْ الْأَشْخَاصِ، حَتَّى إِنَّ عِبَادَتَهُ لِلَّهِ كَانَتْ عَنْ هَوِي أَيْضًا، لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَتَّعَ لَهْ فِي ذَلِكَ الْجَنَابِ الْمُقَدَّسِ هَوِي- وَ هُوَ الْإِرَادَةُ بِمَحَبَّةٍ- مَا عَبَدَ اللَّهُ وَ لَا آثَرَهُ عَلَى غَيْرِهِ، وَ كَذَلِكَ كُلُّ مَنْ عَبَدَ صُورَةً مَا مِنْ صُورِ الْعَالَمِ وَ اتَّخَذَهَا إِلَهًا مَا اتَّخَذَهَا إِلَّا بِالْهُوِي، فَالْعَابِدُ لَا يَرَأَى تَحْتَ سُلْطَانِ هَوَاهُ، ثُمَّ رَأَى الْمَعْبُودَاتِ تَنْتَوِعُ فِي الْعَابِدِينَ، فَكُلُّ عَابِدٍ أَمْرًا مَا يُكْفَرُ مِنْ يَعْْبُدُ سِوَاهُ، وَ الَّذِي عِنْدَهُ أُذُنٌ تَنْبَهُ بِحَاثِلِ الْإِتِّحَادِ الْهُوِي، بِإِلَّا لِأَحَدِيَّةِ الْهُوِي، فَإِنَّهُ عَيْنٌ وَاحِدَةٌ فِي كُلِّ عَابِدٍ، "وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ" أَي حَيْرَهُ "عَلَى عِلْمٍ" بِأَنَّ كُلَّ عَابِدٍ مَا عَبَدَ إِلَّا هَوَاهُ وَ لَا اسْتَعْبَدَهُ إِلَّا هَوَاهُ سِوَاهُ صَادِقَ الْأَمْرِ الْمَشْرُوعِ أَوْ لَمْ يُصَادَفْ.

آیا نمی‌بینی که چه کامل است علم خدا به اشیاء، [و] چگونه تامّ گردید در حقّ کسی که هوای خود را عبادت کرد و آن را معبودی گرفت، و فرمود، "وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ" (۴۵:۲۳ الجاثية) (و خدا به ضلالت افکند او را از روی علم)، و ضلالت حیرت است. و آن بدان خاطر است که چون او دید این عابد عبادت نکرد جز هوای خود را با انقیادش به طاعت آن در آنچه فرمانش می‌دهد بدان، از عبادت آن که عبادتش می‌کند از اشخاص، تا آنجا عبادتش برای الله نیز از هوی بود، چرا که اگر هوایی واقع نمی‌شد برای او در آن پیشگاه مقدّس- که همان اراده‌ی با محبتی است- عبادت نمی‌کرد الله را، و بر نمی‌گزید او را بر غیر او، و این چنین است هر که عبادت کرد صورتی از صورت‌های عالم را، و گرفت آن رامعبودی، نگرفت آن را مگر با هوی. بنابراین، پیوسته تحت تسلط هوای خود باشد، سپس دید که معبودات گوناگون هستند در میان عابدان، و در نتیجه، هر عابد چیزی تکفیر می‌کند هر که را عبادت می‌کند غیر آن را، و کسی که باشد نزدش کوچک‌ترین آگاهی، حیران شود به سبب اتحاد هوی، بلکه به سبب احدیت هوی، چرا که آن یک عین است در هر عابدی، [فرمود،] "وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ" (خدا به

ضلالت افکند او را) یعنی حیران نمود او را با این که هر عابدی عبادت نکرد جز هوای خود را، و به عبادت نگرفت او را جز هوایش، خواه موافق با امر مشروع باشد و یا موافق نباشد.  
 وَ أَعَارَفُ الْمُكْمَلِ مَنْ رَأَى كُلَّ مَعْبُودٍ جَبَلِيٍّ لِلْحَقِّ يَعْبُدُ فِيهِ. وَ لِذَلِكَ سَمَّوْهُ كُتْلُهُمْ لِهَا مَعَ اسْمِهِ الْخَاصِّ بِحَجَرٍ أَوْ شَجَرٍ أَوْ حَيَوَانٍ أَوْ إِنْسَانٍ أَوْ كَوْكَبٍ أَوْ مَلَكٍ.  
 هَذَا اسْمُ الشَّخْصِيَّةِ فِيهِ.

ولی عارف مکمل کسی است که هر معبودی را مجلایی برای حق می بیند، که حق عبادت می شود در آن. و برای همین، نامیدند آن را همه اله با این که آن را اسم خاص خود است با سنگ، یا درخت، یا حیوان، یا انسان، و ستاره، یا فرشته. این اسم شخصی است در آن.

**ابو الحسن علی هجویری (متوفی ۴۶۵) درباره هوی چنین می فرماید (کشف المحجوب، متن، ص ۲۶۲-۲۶۰)**  
**الكلام في حقيقة الهوى**

بدان اعزك الله کی هوا عبارتی است از اوصاف نفس به نزدیک گروهی، و به نزدیک گروهی عبارتی است از ارادت طبع که متصرف و مدبر نفس است چنانکه عقل از آن روح و هر روحی را که اندر بنیت خود از عقل قوتی نباشد ناقص بود و هر نفسی را که از هوا قوتی نباشد ناقص بود. پس نقص روح نقص قربت باشد و نقص نفس عین قربت باشد، و پیوسته مرزنده را دعوتی می باشد از عقل و یکی از هوا. آنک متابع دعوت عقل باشد بایمان و توحید رسد، و آنک متابع دعوت هوا باشد به ضلالت و کفران رسد. پس حجاب و اصلان و رفعت گاه مریدان و محل اعراض طالبان هواسست، و مامورست بنده به خلاف کردن آن و منهی از ارتکاب بر آن\*  
 كما يقال لان من ركبها هلك و من خالفها ملك كما قال الله تعالى " وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ هَيَّ النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ " (۷۹:۴۰ النَّازِعَات) و قال النبي- عليه السلام-:

اخوف ما اخاف على امتي اتباع الهوى و طول الامل

و از این عیاس رض می آرند اندر تفسیر قول خدای عز و جلّ أفرأيت من اتخذ إلهه هواه و أضلّه الله

ای ان الهوی اله معبود ویل بران کی دون حق هوای وی معبود ویست و همه همّت وی روز و شب طلب رضای هوای ویست و هواها جمله بر دو قسمست یکی هوای لذت و شهوت و دیگر هوای جاه خلق و ریاست آنک متابع هوای لذتی باشد اندر خرابات بود و خلق از فتنه وی ایمن بوند اما آنک متابع جاه و ریاست بود اندر صوامع و دوایر بود پس آن فتنه خلق باشد که خود از راه افتاده باشد و خلق را نیز به ضلالت برده فنعوذ بالله من متابعه الهوی پس آن را که کل حرکت هوا باشد و بمتابعت آن وی را رضا باشد دور باشد از حق اگرچه\* در مسجد با شما باشد و باز آن را کی از هوا برینش بود و از متابعت آن کریزش بود نزدیک بود بحق اگرچه اندر کنشت بود ابراهیم خواص گوید رض کی وقتی شنیدم کی اندر روم راهبی\* هست کی هفتاد سالست تا در دیرست بحکم رهبانیت کفتم ای عجب شرط رهبانیت چهل سال بود این مرد بچه شرف هفتاد سال بر ان دیر بیارامیدست قصد وی کردم چون به نزدیک دیر وی رسیدم دریچه باز کرد و مرا گفت یا ابراهیم دانستم که بچه کار آمده من اینجا نه به راهبی نشستام اندرین هفتاد سال کی من سکی دارم با هوای شوریده اندرینجا نشستام\* سکوانی می کنم و شرّ وی از خلق باز می دارم و الا من نه اینم چون این سخن از وی بشنیدم کفتم بار خدایا قادری که اندر عین ضلالت بنده را طریق صواب دهی و راه راست کرامت کنی مرا گفت یا ابراهیم چند مردمان را طلبی برو خود را طلب چون یافتی پاسبان خود باش که هر روز این هوا سیصد و شصت گونه جامه الهیت پوشد و بنده را به ضلالت دعوت کند و در جمله شیطان را در دل و باطن بنده مجال نباشد تا وی را هواء معصیتی پدیدار نیاید و چون مایه از هوا پدیدار آمد آنکاه\* شیطان آن را بکیرد و می آراید و بر دل او جلوه می کند و این معنی را وسواس خوانند پس ابتدا از هواء وی بوده باشد و البادی اظلم و این معنی قول خدایست عز و جلّ\* در جواب ابلیس کی می گفت، "فِعَزَّتْكَ لِأَعْوِيَّتِهِمْ أَجْمَعِينَ" (۳۸:۸۲ ص) حق تعالی و تقدس در جواب وی فرمود، "إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ" (۱۵:۴۳ الحجر) ترا بر بندکان من هیچ سلطانی نیست پس شیطان بر حقیقت نفس و هوای بنده باشد.